



کامو

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سه راه طالقانی،
خیابان نیرو، شماره ۷/۱، تلفن: ۷۷۵۲۹۹۰۷

تک‌گویی فرجامین

گزیده مقالات مسعود یزدی

گردآوری و ویرایش: امید مهرگان

- چاپ اول ۱۳۸۶ تهران • شمارگان ۱۰۰۰ نسخه
- لیتوگرافی: خدمات فرهنگی صبا • چاپ: غزال • صحافی: دیدآور
- طرح روی جلد: بهاره مودن

شابک: ۷-۸۵-۷۳۸۷-۹۶۴-ISBN 964-7387-85-7

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed In Iran

یزدی، مسعود، ۱۳۲۸-۱۳۸۵.

تک‌گویی فرجامین: گزیده مقالات مسعود یزدی همراه با یادداشت‌هایی از
علی قیصری، مراد فرهادپور و... / گردآوری و ویرایش امید مهرگان.
تهران: کام نو، ۱۳۸۶.
۱۴۰ ص.

ISBN: 964-7387-85-7

فیبا

کتابنامه

موضوع: یزدی، مسعود، ۱۳۲۸-۱۳۸۵ -- نقد و تفسیر. / مقاله‌های فارسی
-- قرن ۱۴.

شناسه افزوده: مهرگان، امید، ۱۳۵۸ - گردآورنده

۸۶۴/۶۲

۱۳۸۵ تا ۴۸/۳۳۳ PIR

۸۵-۲۵۹۸۳

شماره کتابخانه ملی

فهرست مطالب

۷.....	پیشگفتار / امید مهرگان
۱۵.....	گزیده مقالات / مسعود یزدی
۱۷.....	جامعه‌شناسی موزیک توده در ایران
۳۱.....	زیباشناسی در تئوری انتقادی آدرنو
۳۷.....	گادامر و صدای متن
۴۳.....	علمی‌شدن سیاست و تئوری انتقادی
۴۹.....	فردگرایی زیباشناسانه گئورگ زیمل
۵۵.....	هگل و نیچه: رنج و رقص روح
۶۵.....	دیالکتیک مثبت و دیالکتیک منفی
۷۵.....	شیء‌گونگی در زبان
۸۳.....	آلمان: توهم یا انقلاب
۸۷.....	تصویر جان رالز از مدینه فاضله
۹۷.....	تجربه شهر در اندیشه والتر بنیامین
۱۰۳.....	ماکس وبر و بنیان‌های عقلانیت
۱۱۱.....	مفهوم طبیعت در مکتب فرانکفورت
۱۱۷.....	یادداشت‌ها
۱۱۹.....	درباره رساله دکترای مسعود یزدی / علی قیصری

داستانی، حاصلش دردی! / فاطمه مهدوی ۱۲۲

حیاتِ درهم شکسته / امیر هوشنگ افتخاری راد ۱۲۷

تک‌گویی فرجامین / مراد فرهادپور ۱۳۵

مردانی که به زمین می‌افتند / شعری از والاس استیونس ۱۴۱

www.ketab.ir

پیشگفتار

امید مهرگان

I

گردآوری و انتشار نوشته‌های پراکنده‌ای کسی چون مسعود یزدی (۱۳۲۸-۱۳۸۵) صرفاً به نیت ادای حق مطلب در مورد اهمیت عینی و ارزش محتوایی آنها صورت نمی‌گیرد؛ هرچند این عاملی نیست که بتوان نادیده‌اش گرفت، زیرا در این صورت کل کار به سرگرمی‌ای شخصی و یادکردی خصوصی بدل خواهد شد. آن تکانه‌ای که آدمی را وامی‌دارد تا چیزی جزئی را به‌منزله حامل حقیقتی کلی نجات دهد و اعاده کند دقیقاً ریشه در وعده و خطاب کلی نهفته در این امر جزئی دارد و نه صرفاً جزئی‌بودن و لاجرم 'مظلومیت' آن. اما حتی در این صورت نیز باز میلی به نجات آخرین امیدهای آنچه گذشته و سپری‌شده و ازدست رفته است وجود دارد، و نه هرگز حفظ آن به‌هر قیمتی، و از همه بدتر، حفظ آن (مثلاً نوشته‌های مسعود یزدی) به‌عنوان بخشی از میراث فرهنگی. زیرا رستگاری، اگر که وجود داشته باشد، بناست دورریخته‌ها و لحظات تباه‌شده و امیدهای شکست‌خورده و ملال‌های روزمره را نجات بخشد. زیرا لحظاتی هست که حتی اگر همگان فراموش‌شان کنند، باز در حافظه‌ای دیگر (حافظه خداوند؟) به یاد سپرده خواهند شد، لحظاتی که چه بسا در تاریخی دیگر، همچون

نقاط عطف یک دوران به حساب آیند و نه دیگر صرفاً ساعاتِ هدررفته در اتاقی خالی و کثیف بر سر نوشتن یادداشت‌هایی بعضاً درخشان و بعضاً نامفهوم برای یک روزنامه معمولی که پر است از انبوه سرسام‌آور نوشته‌ها و مزخرفاتی که یگانه کارکردشان بی‌معناساختنِ کنشِ 'خواندن' است. تکه‌پاره‌هایی که از نوشته‌های مسعود یزدی در این‌جا چاپ می‌شوند فقط بخش کوچکی‌اند از حجم نسبتاً زیادِ یادداشت‌هایی که او برای روزنامه‌های مختلف نوشته و بسیاری از آنها هرگز فرصت انتشار پیدا نکردند. تعدادِ اندکِ مقالاتِ کتاب حاضر احتمالاً این نکته را روشن خواهند ساخت که مقصود از انتشارشان معرفیِ 'تابغهِ ای گمنام' نبوده است؛ همه خوب می‌دانیم که ترکیباتی از این دست تا چه اندازه مبین فریب‌کاری و ریاکاری جامعه‌ای‌اند که گهگاه برای تسکینِ 'وجدان‌درد' اش، دست به فعالیت‌های 'فرهنگی' و 'بزرگداشت' می‌زند. مطابق با یک قاعدهٔ لاکانی، فقط آن چیزی می‌تواند در عرصهٔ نمادین زنده شود و بقا پیدا کند که در عرصهٔ واقعیت تجربی مرده و از بین رفته باشد. این مردن به واقع شرطِ پرتاب‌شدن به عرصهٔ نمادین، حال در هر شکلی، است. مسعود یزدی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین اطلاق شتابزدهٔ عناوینی چون 'تابغهِ گمنام' به او نه در حکم قدردانی و بزرگداشتِ او، بلکه معادلِ ادامه‌دادنِ کورکورانهٔ منطقِ بیمار وضع موجود است. منطقی که نگارندهٔ این سطور نیز در مقام گردآورندهٔ کارهای یزدی گرفتار آن بوده است. به یاد دارم که دو سال پیش از مرگ یزدی، خودم به او پیشنهاد داده بودم تا گزیده‌ای از مقالاتش را به صورت کتاب (با همین انتشارات گام نو) چاپ کند، و نیز قول داده بودم که خودم پیگیر تمام کارهای مربوط به آن باشم. او قبول کرد. آقای احمد خالقی نیز که نزدیک به بیست سال پیش از شاگردان مسعود یزدی در دانشگاه شهید بهشتی بود (در آن یکی دو سالی که یزدی مشغول تدریس بود) با کمال میل پذیرفت. اما

یک سال گذشت و با وجود این که کار از مرحله حروف چینی هم گذشته بود، در زمان حیات یزدی هیچ کتابی از او چاپ نشد. و این همه فقط تقصیر من بود. چون به واقع پیگیری نکردم، پشت گوش انداختم و در پیروی تام و تمام از منطق بیمارگونه جامعه‌ای که یزدی را به گوشه‌ای سرد و خاموش پرتاب کرده بود، کل کار را به فراموشی سپردم. ولی هیچ قصد ندارم تلاش فعلی، پس از مرگ او، برای تحقق همان کار را به حساب 'وجدان ناراحت' بگذارم. این عمل شرافتمندانه‌ای نیست. بنابراین، کتاب حاضر نه تلاشی برای معرفی 'تابغهای گمنام' به جامعه، بلکه تلاش چند تن از دوستان مسعود یزدی برای زنده نگه داشتن یاد اوست، و نیز گفتن این که مسعود یزدی برای ما مهم بوده و هست و نوشته‌های او ارزش خواندن و تأمل کردن را دارند. دوستان او می‌خواهند امر بی‌نام‌ونشان را نام‌دار کنند، می‌خواهند او را به صحنه برند، از او یاد کنند، و این کار را باید بدون توسل به هیچ کدام از ترکیبات و حسن‌تعبیر مرسوم و ریاکارانه جامعه انجام داد. تلاش برای انتشار نوشته‌های مسعود یزدی خود در حکم نوعی نگارش و تعبیر تاریخ است، تعبیری که نهایتاً واجد خصلتی سیاسی است، زیرا هر جابازکردن، فشار آوردن، صدابخشیدن به بی‌صدایان، و به صحنه بردن آنچه جایی در صحنه برای آن نیست، کنشی سیاسی است.

II

تعلق خاطر یا به واقع — اگر بتوان گفت، دست‌کم از طرف خودم — دوستی راقم این سطور با مسعود یزدی به واپسین دوره زندگی او، که ظاهراً از حیث نویسندگی و خلاقیت پربارترین دوره زندگی‌اش بوده است محدود می‌شود: همان دو سال واپسینی که، نخست گاه‌وبی‌گاه و کمی مانده به آخر تقریباً هر روز، به دفتر روزنامه شرق، سرویس اندیشه، می‌آمد یا تلفن می‌زد،

آن‌هم فقط و فقط برای پیگیری نوشته‌هایش و اطلاع از زمان چاپ‌شان. ولی می‌شد به وضوح دید که روحیه‌اش کمی بهتر شده است، گاهی شوخی هم می‌کرد، و این اواخر مرا به اسم کوچک صدا می‌زد، که حقیقتاً برایم خوشایند بود.

از تاریخ دقیق تولد و به اصطلاح بیوگرافی مسعود یزدی اطلاعات چندان دقیقی در دست نداریم. فقط این‌که اواخر دهه بیست شمسی متولد شد، دکترای جامعه‌شناسی را در دانشگاه اسکس انگلستان گرفت و در بهار سال ۱۳۸۵ در تنهایی مطلق در آپارتمانش درگذشت. در بیست و اندی سال گذشته، او عملاً از فضای فکری جامعه ایران غایب بود، دورانی توأم با بیماری سخت و شکست‌های پیاپی در زندگی (زناشویی)، او، به شهادت یکی از دوستان قدیم‌اش یکی از نخستین کسانی بود که از تنودور آدورنو و نظریه انتقادی در ایران سخن گفت و مقاله نوشت؛ مقاله او در مورد جامعه‌شناسی موسیقی عامه‌پسند (در همین کتاب) که حول وحوش انقلاب ۱۳۵۷ نوشته شده اولین و احتمالاً یگانه تلاش نظری برای فهم جامعه‌شناختی فلسفی موسیقی عامه‌پسند در ایران است. حدود دو سال بود که مسعود یزدی مجدداً نوشتن را شروع کرد، و به‌واقع هیچ کاری نمی‌کرد مگر نوشتن. تنها منبع درآمد مهم او نیز مقاله‌نویسی برای صفحات لایبی‌فرهنگی دو سه روزنامه (شرق و همشهری) بود.

یزدی عملاً از فضای فکری - اجتماعی - سیاسی ایران بریده بود، اما از قضا وضع او و سرنوشت دردناکش بهتر از هر چیز دیگری نشان می‌داد کار این دنیا و جامعه حسابی خراب است. بیماری روانی‌اش اغلب مستقیماً در نوشته‌های او بازتاب یافته است، نوشته‌های بعضاً پیچیده و نامفهوم و بعضاً درخشان و پُربصیرتی که نوعی فاصله از واقعیت را که برای هر تفکری ضروری است حفظ کرده است، فاصله‌ای که اما خود روند فروپاشی او را

تسریع کرد. یزدی به همه چیز مطلقاً بی تفاوت بود. جهان او فقط جهان کتاب‌ها بود، جهان ویرانه‌هایی تاریخی و تاریخی ویران که به قول متفکر محبوبش، والتر بنیامین (که از قضا سرنوشت کمابیش مشابهی هم داشتند)، نقش خود را در قالب زوال بر پیشانی طبیعت حک می‌کند، و در این مورد، طبیعت همان بدن او بود.

زوال مسعود یزدی در مقام یک نویسنده واقعی گویای چیزهای بسیاری است. یزدی، در قالب انبوه قطعات و یادداشت‌های تکه‌پاره، درباره هر چیزی که توانست نوشت، از اشعار والاس استیونس و اوسپ ماندلشتام تا جان رالز و هانا آرنت و والتر بنیامین و گئورگ زیمل. قطعه‌نویسی یگانه فرمی بود که با کنش نوشتن او جور درمی‌آمد. اما قطعه‌نویسی برای او نه یک ژست بلکه پیامد جبری وضعیت زیستی و روانی‌اش بود، زیرا او نیز بی‌شک دوست داشت تا اثری کامل بنویسد. در نهایت فرم نوشته‌های او تماماً با سرنوشت او خوانا شد، فرمی از هم گسیخته و تکه‌پاره که شاید فقط نوعی امید، نوعی خیال رستگاری، می‌توانست تکه‌های آن را، در جهان و روزگاری دیگر، به هم متصل سازد. امیدی که به قول کافکا، «هست، ولی نه برای ما»، و ظاهراً نه برای مسعود یزدی.

III

این کتاب مشتمل بر چند مقاله از خود یزدی (برخی پیشتر منتشر شده و برخی نه)، گزارش مختصری از رساله دکترای وی، بازنویسی گفتگوی کوتاهی با یزدی در سال‌های دور (هر دو مورد اخیر به‌همّت دوست قدیمی او، دکتر علی قیصری، انجام گرفته است) و چند یادداشت از دوستان یزدی است. در اینجا لازم است نکاتی درمورد نحوه ویرایش مقالات ذکر شود. انتخاب مقالات براساس هیچ نظم و ترتیب و الویت نظری خاصی صورت

نگرفته، بلکه صرفاً نشان‌دادنِ وسعت ایده‌ها، تنوع دغدغه‌ها و مسأله‌ها، و نیز آن سستی که او بدان نزدیک‌تر بود، یعنی عمده‌تأ همان سنت نظریه انتقادی، مد نظر بوده است. تقدم و تأخر مقالات از هیچ منطقی پیروی نکرده است، مگر حفظ نسبی نوعی ترتیب زمانی. تاریخ آن دسته از مقالاتی که پیشتر در صفحه اندیشه روزنامه شرق چاپ شده بودند، در ذیل مقاله آمده است. برای ما نه چندان محتوای مقالات و «ارزش عینی» آنها، بلکه صرف چاپ و حفظ قطعات و نوشته‌های تکه‌پاره مسعودی یزدی اهمیت داشته است. یادداشت‌های انتهای کتاب نیز مبین التفات و علاقه دوستان یزدی است که جملگی، پس از این‌که ایده انتشار کتاب (نخست توسط مراد فرهادپور) مطرح شد، با کمال میل در این طرح مشارکت کردند البته آشنایان یزدی به این افراد خلاصه نمی‌شود. بودند دیگرانی که به دلیل عدم اطلاع به موقع و گرفتاری‌های دیگر (و شاید کوتاهی من)، چیزی ننوشتند.

تا آنجا که به مقالات اصلی کتاب مربوط می‌شود، سعی بر آن بوده است تا نثر یزدی و تکیه‌کلام‌ها و جمله‌بندی‌های او حتی‌المقدور بدون هیچ تغییری حفظ شود. کمابیش تمام افزوده‌های ویراستار، نظیر ضبط صورت لاتین برخی مفاهیم، اشاره به ترجمه رایج‌تر برخی اصطلاحات در فارسی، و درج توضیحاتی مختصر برای روشن‌تر شدن عبارات، داخل کרוشه آمده‌اند. مابقی پیرانته‌ها متعلق به خود یزدی است. همچنین رسم‌الخط مقالات تا اندازه زیادی تغییر داده شد تا از ابهامات بکاهد، که خود شامل درج اعراب و تغییر و افزودن مفصل سجاوندی‌ها می‌شود (در تمام موارد نیز، افعال «می‌باشد» و جز آن به «است» و «اند» تغییر یافته‌اند). به‌طور کلی اعمال هر نوع تغییری فقط با انگیزه فهم‌پذیرتر ساختن متون بوده است و نه پیروی از سلیق شخصی. در مواردی که جملات کاملاً نامفهوم بوده‌اند و لاجرم حذف شده‌اند، به‌سادگی سه نقطه (...) آمده است. (ابهام برخی جمله‌بندی‌ها

و مفهوم پردازی‌ها تا اندازه زیادی به این واقعیت برمی‌گردد که مسعود یزدی تقریباً هیچ کتاب فارسی‌ای نمی‌خواند و با فضای فرهنگی و نوشتاری ایران یکسر بیگانه بود.

ضمناً باید به این نکته اشاره کرد که بعضاً مقالاتی از یزدی که پیشتر در شرق به چاپ رسیده‌اند، توسط علی معظمی، حامد یوسفی و نگارنده ویرایش کلامی شده‌اند. بنابراین اختلاف سبک آنها و احتمالاً تغییر در روان‌بودن یا نبودن‌شان را باید به این ویرایش‌ها (که با توافق خود یزدی صورت می‌گرفت) مربوط دانست.

مرگ مسعود یزدی مرگ دردناکی بود. اما، همان‌طور که یوسف اباذری، قدیمی‌ترین دوست یزدی و هم‌کلاسی دوران مدرسه‌اش — که جای یادداشتی از او در این کتاب خالی است، هرچند به‌گفته خودش آن‌قدر از مسعود تصویر دارد که نمی‌تواند شروع به نوشتن کند — می‌گوید، باید ایماژ 'پیرمرد آشفته‌مویی که عصاره‌ان قدم به روزنامه می‌گذاشت و در تنهایی خویش کتاب می‌خواند و می‌نوشت، آن استاد فرزانه تنها' را که سخت مورد علاقهٔ سریال‌های تلویزیونی است، کنار گذاشت. ایماژی که به همه‌مان آرامش می‌دهد، زیرا به‌لطف آن، 'پیرمرد' جایگاه خودش را پیدا می‌کند و دست از سرمان برمی‌دارد. شاید من بتوانم، اما هم‌نسلان مسعود یزدی نمی‌توانند او را 'پیرمرد' خطاب کنند. با این همه او آن‌قدر نیرو داشت که باعث شود عده‌ای، پس از مرگ‌اش، از او یاد کنند، و با زور خودشان به عرصهٔ نمادین پرتاب‌اش کنند، تا از او ردپایی بماند. این ردپا ربطی به نگاه آدمیان ندارد. ردپاها باقی می‌مانند. شاید این نیروی خود تفکر است، تفکری که بیش از آن‌که در جستجوی شناختن باشد، در جستجوی خاتمه‌بخشیدن و رستگارساختن است. زیرا به‌قول بنیامین، پایان از غایت مهم‌تر است. به هر حال، امیدوارم مسعود یزدی کتابش را دوست می‌داشت.